



دکتر احمد پناهنده

به این می اندیشم که چرا نباید این همه بیداد بر جان جامعه، بر فرهنگ گوهر آفرین ایران، بر منافع و مصالح تک تک محرومان بیکران سرای ایرانزمین و ظلم و ستم بر زنان و مادران و جوانان و پیران دیار جانان می‌رود، نباید ما را از خواب سکر آور " انقلاب شکوهمند " که بر انبانی ازخرد بیمار و اذهانی اسیر و گرفتار تکیه زده بود و جان مابه جوان و زمان پر فروغ پرواز وارمان را به ارزانی ارزنی در برکشیدن ته مانده های رسوب کرده در لجن زار تاریخ، نثار کردیم و شانه هایمان را پلی ساختیم تا از گور گریختگان را روی دست بگیریم و بر فراز سرمان بنشانیم و در کمال خضوع تازیانه بدستشان دادیم تا بر فرق ما فرود آورد، ما را بیدار و تدار و هوشیار نکرده است.

هنوز در چنبره نگاه افسون گر و شعبده آفرین ایدئولوژی اسارت بار و زندان کننده خرد و جان و فردیت انسانی آرمانگرای تک صدایی اسیر هستیم. هنوز غیر از خود به کسی دیگر باور نداریم و دوست داریم در

آینه تنهایی به تماشای قامت خود عاشق باشیم و در خلوت از آواز واگرایی لذت ببریم. علاقه مند هستیم هر جا که ندای همگرایی بلند می شود، ماهیت بغایت ارتجاعی و ضد مردمی خود را در بر هم زدن همگرایی و سینه زدن و نوحه خواندن برای واگرایی نشان دهیم. و در این مسیر اسیرآباد تا آنجا پیش رویم که ماندن این رژیم ضد انسانی و ضد ایرانی را بر نیروهای دموکراتیک خواهان ایرانی آزاد و آباد ترجیح دهیم.

به این می اندیشم که در شرایط کنونی، آنانیکه امکان حضور فعال در ایران از آنها دریغ شده است و در غربت غریب غرب آواره هستند، آیا به جد نیروهای مخالف این رژیم هستند؟ متأسفانه باید بگویم که مواضع و عملکرد بعضی از این نیروها در طی این 27 سال حاکمیت جمهوری اسلامی عکس این روند مخالفت را نشان داده است. بطوری که این نیروها از همان آغاز شکل گیری این حکومت بدون پروا با تیغ کشیدن بر روی تن و جان مردم به امید بدست آوردن تکه استخوانی، حمایت بیدریغشان را نسبت به جمهوری اسلامی نشان دادند. امروز هم که از " بهشت برین زحمتکشان " رانده و در کشورهای امپریالیستی مانده شدند، به جای کوشش در جهت انداختن طرحی نو در آسمان غم زده و طلب بخشش از پیشگاه مردم ایران به خاطر عملکرد ناشادشان که سبب ساز تقویت بساط داغ و درفش و زندان و شکنجه و اعدام و رواج بازار جهل و خرافه و بیداد و فحشا و اعتیاد و تن فروشی و و... شدند، هنوز هم چشم به درون حکومت جمهوری اسلامی دوخته اند تا با میکروسکوپ شاید ظرفیتی در لای درز غیای آخوندها پیدا کنند و با آن به ائتلاف برسند. زهی بی شرمی!

البته حساب نیروهای داخل کشور را که در بیرون از حاکمیت بسر می برند و حال و هوایشان چندان بهتر از نیروهای به حق مخالف رژیم در خارج از کشور نیست، را از این بازیابی سوا کردم. زیرا نیک می دانم که آنها در آن شرایط مرگبار، آنچه را که شدنی و قابل انجام دادن است، فارغ از هر گونه حب و بغض برای سرفرازی و رهایی مردم از چنگ رژیم جمهوری اسلامی انجام می دهند. بطوریکه تا کنون در سرفصل های مختلف با انتشار بیانیه ها، اعلامیه ها و منشورها خط و ربط خودشان را نسبت به کلیت رژیم مشخص کردند و راه را به همگان نشان دادند و پیام فرستادند که برای سرنگونی این رژیم ستمگر باید کینه ها را از دل و جان بیرون ریخت و به جای آن برای دوستی و آشتی، که سالها در پستوهای ذهن و جانمان خفه شده بودند، راه گشود و در سایه آن دست یکدیگر را برای رهایی و ساختن ایرانی آزاد و آباد فشرده.

هر چند در این ارزیابی و نگاه بایستی آن دسته از نیروهای به ظاهر مخالف اما خواهان حفظ رژیم جمهوری اسلامی را از این نیروهای به حق مخالف جدا کرد. زیرا تاکنون چنین نیروهای به ظاهر مخالف نشان داده اند که در مرحله و سرفصل های تعیین کننده، شرم و حیای ناداشته را کنار می گذارند و در این راه برای بقای رژیم حاضر می شوند حتی از سردمداران آن سبقت بگیرند. و هر بار که جامعه بر اثر رشد تضادهای اجتماعی به مرحله تعیین کنندگی می رسد، چنین نیروهایی، با برنامه ها و منشورهای مختلف به میدان می آیند تا در برابر غلیان و طغیان و عصیان اجتماعی، مردم را با دروغ و وعده های پوچ و فریبا بفریبند و حرکت شتابان آنها را کند و سپس از رمق بیاندازند. البته چنین نیروهایی که در داخل ایران بسر می برند، در خارج از کشور همزادی دارند که به نا حق نام اپوزیسیون و یا نیروهای مخالف را یدک

می کشند. این نیروها با تمامی جسم و جان چشم و گوش و هوششان متوجه حرکات نیروهای حفظ و بقای رژیم جمهوری اسلامی در ایران هستند. تا مواضع خودشان را با آنها تنظیم کنند و بعد هیاهویی برای هیچ در باره اندرزمایای به اصطلاح تحول و یا اصلاحات در درون رژیم راه بیاندازند.

عجیب و شگفت آور است که این نیروها، زمانی که خود را طلایه داران تکامل اجتماعی می دانستند، امروز بایستی منتظر بنشینند و تراوشات ذهن مفلوک و بیماری مثل " سعید حجاریان " علیل و معلول را، راهنمای عمل خود قرار بدهند و دست اتحاد را به سمت این جانپان دراز کنند. و شگفت آورتر اینکه آن را بی پروا و وقیحانه فریاد می زنند. تو گویی کینه و خشم کور این نیروها نسبت به نظام گذشته که دیگر وجود ندارد، چشمانشان را کور، گوششان را کر و دلشان راسنگ کرده است که قادر نیستند جنایات به طول و عرض تاریخ این رژیم واپسگرا را ببینند و بشوند و وجدانشان تکانی بخورد. حاضر هستند برای بقای این رژیم ضد انسانی بر روی نیروهای مشروطه خواه که به حق سرفرازی و رهایی ایران را در دل و جان و کاکل برنامه خود دارند و قربانی بزرگ این رژیم هستند، تیغ بکشند ولی در مقابل دست آخوندهای جنایتکار را بپوسند که خود بوسیله آنها به شکل دردناکی سیاست شدند.

این است عاقبت دردناک و سقوط نیروهایی که مرز اخلاق را قدر نشناختند و در انتخاب بین ایده پیشرفت و ترقی با واپسگرایی و جهل، جانب واپسگرایی و جهل را گرفتند و هنوز هم به آن ریسمان پوسیده چسبیده اند. و امروز برای بازی گرفتنشان حاضر هستند سر بر آستان ولایت فقیه جمهوری اسلامی بسایند و نهایت بندگی را در چها رچوب امت همیشه در صحنه، بی پروا اعلان دارند. زیرا افتخارشان این است که ضد نظام گذشته بودند و هستند و خواهند بود و از نظر آنها اسلام آخوندهای حاکم با سوسیالیسم هیچ تفاوتی ندارد و آماده هستند در شرایط تعیین کنندگی در سنگر واپسگرایان حاکم قرار بگیرند و علیه نیروهای دموکرات صحنه آرایی کنند.

این است تقاص اتودینامیکی و یا درون جوش در درون افکار پریشان این نیروها، که مثل خوره از درون آنها را می پوساند و رسوای عام و خاص می کند که امروز روزگار غریبی را در این غربت غریب غرب و شرق سپری می کنند.

البته سیر تاریخی رسیدن به این مرحله پوسیدگی و دیدگی و بی مایگی را بایستی در مواضعشان و همچنین مواضع پدران ایدئولوژیکنشان در برابر تحولات ترقی آفرین و آزاد کننده مردم ایران از چنبره خرافات و عقب افتادگی دید. آنجا که در سرفصل های تاریخی تعیین کننده اجتماعی، اراده ای که زنان را از پستوهای حرمسراها از حالت کنیزی بیرون می آورد و به آنها شخصیت اجتماعی و شهروندی می بخشید. این نیروها و پدران ایدئولوژیکنشان در کنار عقب افتاده ترین قشر اجتماعی بر هرچه نوآوری تاختند و در عوض از گورگریختگان تاریخی را نواختند. آیا احتیاج است که بگوئیم این نیروها در ایام کشف حجاب زنان در کنار مرتجعین سینه زدند و فریاد " وا ناموسا " سر دادند؟ آیا دوباره بایستی گفت که این جماعت مورد بحث در رفم ارضی (انقلاب سفید) آنجا که زمینهای فئودالها را بین دهاقین تقسیم کرده بودند و به زنان این حق داده شده بود که در انتخابات شرکت کنند، نعره شوم ضد پیشرفت و رهایی سر دادند و در کنار ابوالارتجاع تاریخ معاصر، آن قاتله ضد زنان و کشاورزان و ترقی اجتماعی را در 15 خرداد سال 1342 آفریدند؟ و عاقبت سلاح تخریب و ویرانی را بدست گرفتند و همراه جاهل ترین قشر نشت کرده در درزهای اجتماعی و سوار بر بستر ناآگاهی مردم، به شالوده و شیرازه مملکت هجوم آوردند و " انقلاب شکوهمند " را از کارخانه خرافه پرستی صاحبان چاه جمکران و مدعیان امام زمان تولید کردند. و امروز تقاص اتودینامیکی یا درون جوش را در بین خود می گیرند و هر روز که می گذرد مردم با شناختن آنها تف تاریخی را به سمتشان پرتاب می کنند و لعنت جاودانگی را نثار.

این را بگویم که با باز کردن این موضوع تاریخی، قصد تبریته کردن نظام گذشته را از خطاهایش ندارم. بلکه نیک می دانم که نظام گذشته در عرصه سیاسی مرتکب اشتباه فاحشی شد که سبب گردید میدان را برای نیروهای مرتجع و تخریب گرا باز کند. اما به جرئت می توانم بگویم که سرنگون کردن آن نظام خطایی نابخشودنی بوده و هست. زیرا معتقد هستم که آن نظام از ظرفیت و پتانسیل اصلاحات برخوردار بود و این توان را داشت که در سایه رشد شتابان اقتصادی و شکل گیری و قوی شدن بخش متوسط جامعه، اصلاحات تدریجی سیاسی را در عرصه های گوناگون انجام دهد. و انقلاب در آن شرایط جز برهم زدن نظم و خراب کردن خانه آباد، معنای دیگری نداشت.

دلیل مشخص و منطقی این قلم در این ارزیابی بر این نگاه استوار است که در آن شرایط هیچ بدیل دیگری بهتر از نظام گذشته وجود نداشت. به عنوان مثال نیروهای چپ مارکسیستی حملگی آرمانشهرشان " بهشت برین زحمتکشان " شوروی، چین سرخ، ویتنام، کوبا، کره شمالی، آلبانی و کوشورهای بلوک شرق بود. و همگی دیدیم که پس از فروریزی دیوار برلین چه خونابه ها و چه لجن و بوی

تعفنی از آن بلوک برخاست. سواى گروه‌هاى مارکسیستی، گروه‌هاى رادیکال مذهبی مثل مجاهدین خلق بودند که آرمانشهرشان در نهایت "مدینه النبی" دوران جنگ قبیلگی صدر اسلام و یا کشورهای عراق و سوریه و لیبی و و بوده است. جنایت و حکومت صدام در قیل و بعد از فروریزى برهمگان مبرهن است و دیدیم که این جانور در رأس ددان دیگر چگونه شرایط استالینیستی را در خاک عراق حاکم کرده بود. سوریه و لیبی هم با فروریختن دیوار برلین جنایاتشان برای افکار عمومی دنیا هویدا شده است. بنابراین با نگاه امروزی، آن حرکات مخرب دیروزی را قاطعانه و شفافانه رد می‌کنم. زیرا معتقد هستم که اکثریت روشنفکران ما دچار بیماری از خود بیگانگی شده بودند و به همین منظور به خود حق می‌دادند با قهر و کینه کور ایران را ویران کنند تا سرود انترناسیونالیسم را بر خرابه‌هاى ویران شده آن بخوانند. هر چند بخت با این گروه‌ها همساز نبوده است که چنین سرودی را بر ویرانه‌هاى تن پاره پاره ایران بخوانند، اما دست در دست مذهبیین مرتجع و واپسگرا سرود ضد ایرانی امت مسلمان مجنون و پریشان جهانی را به سمت آرمانشهر "مدینه النبی" نعره کشیدند. حال مایل هستم که جهت نتیجه‌گیری این قسمت از نوشته، توجه شما را به افکار یکی از این روشنفکران جلب کنم:

"من می‌خواهم در اینجا به یک مسئله اساسی بپردازم. مسئله‌ای که در میان روشنفکران آفریقا، روشنفکران آمریکا لاتین و آسیا الان مطرح است و آن مسئله "بازگشت به خویش" است. از جنگ جهانی دوم به این سو، بیشتر روشنفکران جهان سوم چه مذهبی و غیر مذهبی بر این نکته تأکید کرده‌اند که جوامع آنها باید به اصالت خود بازگردند. تاریخ، فرهنگ و زبان ملی خود را باز یابند... مسئله بازگشت به خویشتن، شعاری نیست که الان در دنیا مذهبها مطرح کرده باشند، بلکه بیشتر روشنفکران مترقی غیر مذهبی این مسئله را برای نخستین بار مطرح کرده‌اند. مانند امه سه زر و در آفریقا مثل فرانتس فانون در الجزایر، ژولیوسنایره ره در تانزانیا، مثل جوموکنیانا در کنیا، مثل لئوپلد سنگور در سنگال... وقتی می‌گوئیم "بازگشت به خویش" در واقع منظورمان "بازگشت به فرهنگ خویش" است... شاید اینطور نتیجه بگیرند که ما ایرانیان باید به خویشتن نژادی (آریایی) برگردیم. ولی من قطعاً چنین نتیجه‌گیری را رد می‌کنم. اگر به خویشتن نژادی برگردیم، به راسیسم و فاشیسم و جاهلیت قومی نژادی دچار شده ایم و این یک بازگشت ارتجاعی است. البته فیچى تمدن اسلامی آمده و بین خویشتن پیش از اسلام و پس از اسلام ما فاصله انداخته است. خویشتن پیش از اسلام ما فقط به وسیله دانشمندان و متخصصین در موزه‌ها و کتابخانه‌ها قابل رؤیت و مطالعه است، توده ما هیچ چیز از آنها یادش نیست. مردم ما هیچ ارتباطی با این سنگ نبشته‌ها و آثار تاریخی پیدا نمی‌کنند و قهرمانان، شخصیت‌ها، نوعها و افتخارات و اساطیر آن دوره در میان مردم ما حیات و حرکت و تپش ندارند. مردم ما چیزی از این گذشته دور به خاطر نمی‌آورند و علاقه‌ای هم ندارند چیزی در باره تمدنهای پیش از اسلام بیاموزند... در نتیجه برای ما بازگشت به خویشتن نه به مفهوم بازیافتن ایران پیش از اسلام بلکه بازگشت به خویشتن فرهنگی اسلامی به ویژه شیعی مان است." (پایان نقل و قول: 1)

این همان از خود بیگانگی تاریخی است که نویسنده سطور بالا مبلغ آن بوده است. و به عمد سعی داشته مردم را از تاریخ کشور خودشان بیگانه کند و آنان را در جهالت و بی‌خبری به سمت آرمانشهر شیعی ای "امام زمان" رهنمون شود. زیرا وقتی که مردم تاریخ خود را ندانند، در اوج جهالت برای انداختن عریضه به چاه جمکران روزها و هفته‌ها در صف "خویشتن فرهنگی اسلامی" منتظر می‌مانند. و امروز کسی مثل احمدی نژاد پیدا می‌شود که با "خویشتن فرهنگی خویش" ادعای حمایت امام زمان را از خود داشته باشد. بطوریکه هرچا می‌رود هاله‌ای از نور او را احاطه می‌کند و سبب می‌شود که مژه‌های رؤسای کشورها تا 20 دقیقه بی‌حرکت بمانند. به آنجا می‌رسد پس از عریضه هیأت دولت به امام زمان چاه جمکران، متولیان در عراق، نامه‌ای از امام زمان چاه سامره رو کنند. آن‌گاه معجزه توسل سگی به امام هشتم پیش می‌آید و چرا که نه؟ ضامن آهو البته می‌تواند ضامن سگ هم باشد. حال که چنین است ایله مردی از طایفه جهل ادعا می‌کند به یاری امام زمان رهبری رهایی ستم‌دیدگان دنیا را به عهده می‌گیرد و بی‌پروا اینجا و آنجا کف بر دهان می‌آورد و رگ نداشته گردن را برجسته می‌کند و خواهان نابودی اسرائیل از نقشه جغرافیای گیتی می‌شود. و چه زیبا گفته است آن ظریفی که "هرکس تاریخ خود را نداند، ناچار است آن را تکرار کند". اما امروز پس از بیدار شدن مردم، این جفا کاری‌ها و عوامفریبی‌های تاریخی رنگ باخته است و مردم به خویشتن اصلی که ایرانی باشد، رجوع کرده‌اند و در تضاد بین ایران با اسلام، اسلام را فدا می‌کنند. زیرا اصل و پایه و ریشه همه ما ایران است نه اسلام. زیرا هویت ملی ما ایرانی بودن ما است و اسلام بخشی از هویت فرهنگی ما را تشکیل می‌دهد. و امروز افتخار ما ایرانیان همان منشور کورش، سنگ نبشته‌های بیستون، فرمان داریوش و خشایارشا و کوزه‌های شکسته دوران باستان و و است نه عزاداری محرم، روزه گرفتن ماه رمضان، غمه زنی، سینه زنی و گریه زاری و دخیل بستن به امامزاده‌هایی که کور می‌کنند ولی شفا نمی‌دهند. و جای بسی شادمانی است که امروز نیروهای مذهبی دیروزی بر سطور نقل و قول شده بالا پشت می‌کنند و در نوشته‌های خودشان منشور کورش و آثار فخرآفرین دوران قبل از اسلام را مزین می‌کنند. ای کاش زمان آن رسیده باشد که روشنفکران ما از خواب سکرآور بیدار شوند و مروری به تاریخ

کشورشان بکنند تا از خودبیگانگی اسیرکننده رهایی یابند.

کلن دی ماه 1384

(1) علی شریعتی، بازگشت به خویش صص 11 – 30 برگرفته از کتاب " ایران بین دو انقلاب " اثر پروانه
آبراهامیان " صص 578 – 579
a_panahan@yahoo.de